

زندگینامه کارنامه ادبی طالب آملی

(۱۶)

دکتر فرامرز گودرزی

پس از انتشار شماره صد و شصت و هشتم مجله هنر و مردم استاد فاضل ارجمند، جناب آقای احمد گلچین معانی، بزرگوازی فرموده و طی نامه‌ای ضمن اظهار لطف و مرحمت، هشت بیت از اشعاری را که مولانا صائب، درستایش طالب آملی سروده، به عنوان صله به این نگارنده هدیه فرمودند و علاوه بر آن بر بنده منت نهاده، در مورد تخلص طالب توضیحی مرقوم داشته‌اند، که چون بسیار بجا و مفید است با اجازه آن استاد گرامی برای استفاده خوانندگان عزیز و دوستداران طالب عیناً درج میشود:

«از تحقیقات دقیق جنابعالی درباره زندگینامه طالب آملی که سزاوار هزاران تحسین است بسیار استفاده کردم، اینک به صله آن هشت بیت از اشعار مولانا صائب را که در ستایش طالب آملی واقتضای بعضی از غزل‌های او سروده است برای مزید فایده پیشکش می‌کنم و در ضمن سیاست‌گزاری از اینکه بر بعضی از نظرهای بنده درباره ملک الشعرا طالب صحه گذارده‌اید، عرض میکنم مقاطعی را که تصور فرموده‌اید طالب تغییر تخلص داده و نتیجه ناموزون شده است به عقیده بنده تصرف دیگرانست، چه برای شاعر قادری مانند طالب تغییر تخلص یا مقطع غزل کار دشواری نبوده است تا سند عجز و ناتوانی بدست کسی بدهد، بطوریکه میدانید بکرات و مرات کتاب بی‌سواد و فضول ازین دخل و تصرفات در دواوین شعرا کرده‌اند و تازگی ندارد، با عرض پوزش ازین تذکار ابیات منظور را مسطور میدارد:

به طرز تازه قسم یاد میکنم. صائب که جای «طالب آمل»^۱ در اصفهان خالیست

هر که چون صائب به طرز تازه دیرین‌آشناست دم بدوق «عندلیب باغ آمل» میزند

«طالب آمل» گذشت و طبعها افسرده شد کر چه رو آن آتشین گفتار در عالم نماند

بر نیامد شور صائب از شکرزار سخن تا زبان «طوطی خوش حرف آمل» بسته‌اند

زطرز تازه صائب داغ سازم نکته سنجان را عجب دارم کر آمل چون تو خوش گفتار بر خیزد

در سخن از عرفی و «طالب» ندارد کوتاهی عیب صائب این بود کز زمره اسلاف نیست

جواب آن غزل طالبست این صائب «کروست روی سخن گستران ایران سرخ»

این جواب آن غزل صائب که «طالب» گفته است «بعد از این از خاک معشوقانه خیزد گر دما»
با تشکر از مرحوم و توجهات استاد گلچین معانی از همه اساتید ارجمند و دانشمندان
گرامی تقاضا دارم با تأسی به ایشان از انتقاد و ایراد بر نوشته های من که مسلماً به روشن نمودن
نکات تاریک زندگی طالب کمک خواهد کرد دریغ نورزیده و مرا رهین منت خود سازند .

نظر نویسندگان و محققان معاصر درباره طالب :

۱ - شادروان ملك الشعرا بهار ، در سبك شناسی ، طالب را از شعرائی دانسته اند كه در دوره انحطاط ادبی خوش درخشیدند و نگذاشتند آتش تابناك شعر پارسی رويه خاموشی گذارد و درین مورد مرقوم داشته اند «شعر قدری نامرغوب شد ولی نه چنانست كه شهرت دارد ، بلکه شعرائی مانند فغانی و هلالی و و طالب آملی و صائب تبریزی و کلیم کاشانی و پیدا شدند كه امروز ایران از داشتن نظیر هريك محروم است» . از شاگردان و دوستان آن شادروان خاطراتی نقل شده است كه شدت علاقه «بهار» را به «طالب» میرساند . یکی از دوستان من كه ، در دوره دانشجویی در دانشكده ادبیات تهران ، شاگرد ملك الشعراء بهار بود خاطره زیر را برای درج درین مقاله فرستاد «روزی به اتفاق تنی چند از رفقا در صحن دانشكده ادبیات قدم میزدیم ، بعد از ظهر اردیبهشت ماه بود و همگی در تب و تاب امتحانات بودیم ، استاد بهار از در دانشكده وارد شدند ، به استقبال ایشان شتافتیم و یکی از دانشجویان كه دختر با احساسی بود ، در حین دویدن به جانب استاد ، شاخ گل سرخی از باغچه چید و تقدیم استاد نمود ، ملك الشعرا پس از بوئیدن گل آنرا به او برگرداندند و این بیت را خواندند :

ز غارت چمن بر بهار منتهاست كه گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

مضمون شعر و بدیهه سرودن آن همه را شگفت زده كرد و شروع به تعریف از بدیهه سرایی و چیره دستی استاد در سرودن اشعار نغز و دلکش نمودیم ، استاد ما را به سكوت دعوت نمود و فرمودند این بیت از طالب آملی است . تصدیق میكنید كه شادروان بهار بقدری این شعر را بجا و استادانه خواندند كه حتی از بدیهه سرودن آن نیز جالبتر بنظر می آمد ، و از طرفی شاعر با آنچه دید تازه و غریب و سرگیجه آوری به شاخ گل در دست معشوق نگریسته بود كه شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد ، منظر استاد مانند تاپس از خاتمه كار از ساختمان دانشكده بیرون آمدند ، بدنبالشان رفتم و خواهش كردم بیت مزبور را دوباره بخواند تا از آن یادداشت بردارم ، استاد بهار كه درینگونه موارد نهایت مرحمت را مبذول میداشتند ، چندبیت از غزلی را كه بیت مزبور جزء آن بود برای من خواندند و سپس ده ها شاه بیت دیگر از غزلیات طالب را بر آن افزودند و مرا تشویق به مطالعه نسخ خطی دیوان طالب در كتابخانه مجلس شورای املی و مسجد سهسالار نمودند و فرمودند در صورتی كه رساله خود را درباره طالب آملی بنویسی من كمك های لازم را بتو خواهم كرد و به دانشیار مربوطه نیز درین مورد توصیه مینمایم كه از راهنمایی تو کوتاهی نكند» . نگارنده با نهایت شرمساری باید اعتراف نمایم كه خاطره بالا را ساختگی تصور نموده و بهیچوجه نمی توانستم باور كنم كه ملك الشعراء بهار - شاعر عالیمقداری كه دنباله رو بزرگان دوره تجدد ادبی بود با آن سبك فخیم خراسانی به طالب آملی ملك الشعراء سبك پیچیده

هندی آنقدر توجه داشته باشد که اشعار او را حفظ نموده و بهر مناسبتی آنرا بر زبان آورد و شاگردان خود را نیز تشویق به مطالعه آثار او نماید تا آنکه استاد دکنر خطیبی در يك مصاحبه تلویزیونی که بمناسبت بزرگداشت شادروان ملك الشعراء بهار ترتیب یافته بود، خاطره‌ای را نقل فرمودند که شباهت بسیاری به گفته‌های آن شاگرد استاد بهار داشت و باعث شرمندگی من، از نظر گمان بدی که برده بودم، شد. استاد دکنر خطیبی در مصاحبه تلویزیونی، تا آنجا که بخاطر دارم، چنین فرمودند «روزی بر بالین شادروان ملك الشعراء نشسته بودم که یکی از دوستداران ایشان وارد شد و شاخه گلی تقدیم نمود و عرض کرد - مرا ببخشید، چون هدیه‌ای به همراه نداشتم این گل را از باغچه منزل حضرت‌عالی بی‌اجازه چیدم - شادروان ملك الشعراء در پاسخ معذرت‌خواهی او، این بیت طالب آملی را خواندند:

ز غارت چمن بر بهار منتهاست که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند»

به مناسبت نقل این دو خاطره، تمامی غزلی که بیت مورد بحث از آنست و مورد علاقه خاص ملك الشعراء بهار بوده، تبرکاً درج میگردد:

ز گریه شام و سحر چند دیده تر ماند	دعا کنیم که نه شام و نی سحر ماند
ز غارت چمن بر بهار منتهاست	که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند
دو زلف یار بهم آنقدر نمی‌ماند	که روز ما و شب ما بیکدیگر ماند
نهاده‌ای به جگر داغ عشق و میترسم	جگر نماند و این داغ بر جگر ماند
کنید داخل اجزای نوشداروی ما	هر آن گیاه که برگش به نیشتر ماند
ز بس فتاده بهر گوشه پاره‌های دلم	فضای دهر بدکان شیشه‌گر ماند
برای عزت مکتوب‌او بدست آرید	فرشته‌ای که بمرغان نامه‌بر ماند

ز شهد خامه طالب چو لب کنم شیرین
دو هفته در دهنم طعم نیشکر ماند

۲ - آقای زین‌العابدین مؤتمن در مقدمه اشعار برگزیده صائب درباره رابطه او با طالب آملی می‌نویسد «یکی از شعرای معاصر طالب آملی است که به قول صاحب تذکره نصرآبادی «در اوان شباب ازین منزل پرخطر باربرست»، صائب نسبت باو حسن ظن مخصوصی داشته و همه‌جا از مرگ نابهنگام او اظهار تأسف و تحسّر می‌نماید، شاید نیز ناکامی و محرومی او صائب را بدینگونه نسبت به او مهربان و دوستدار کرده باشد درباره او می‌گوید:

طالب آمل گذشت و طبعها افسرده شد از چه رو آن آتشین گفتار در عالم نماند

بر نیاید شور صائب از شکرزار سخن تازبان طوطی خوش گوی آمل بسته‌اند

سالها رفت و صبا از تازگیهای سخن گل زخاک «طالب آمل» بدامن میبرد»
نظریه جناب آقای مؤتمن، درباره حسن ظن و علاقه مخصوص صائب به طالب، کاملاً صحیح است است، ولی علت آنرا، که ناکامی و مرگ طالب در سنین جوانی ذکر نموده‌اند، نمیتوان چندان درست دانست، زیرا اگر مرگ در عین شباب طالب موجب توجه صائب باو بود، باید از عرفی شیرازی شاعر نامدار سبک هندی ویا میرزا نظام دستغیب نیز با اندوه و حسرت فراوانتری یاد می‌کرد، عرفی در سال ۹۹۹ در سن سی و شش سالگی دارفانی را در لاهور وداع گفت و میرزا نظام در اوج شعر و شاعری صائب به سال ۱۰۳۹ در شیراز فوت کرد، سن وی در هنگام مرگ سی و پنج سال بود، به این ترتیب اگر بنا بود صائب به خاطر مرگ شعرای پیشین یا معاصر خویش ناله سر دهد، دیوانش میبایست مشحون از ذکر مصیبت میرزا نظام دستغیب باشد

که واقعاً ناکام مرد ، علاوه بر آن در تذکرة های موجود ، بنام ده هاتن از شعرای معاصر بر میخوریم ، که در سنین کمتر از عرفی و میرزا نظام در گذشته اند و حتی کوچکترین اشاره ای هم به ایشان در آثار صائب دیده نمیشود ، در حالیکه میدانیم سن طالب در هنگام وفات بیش از چهل سال و در حدود چهل و پنج سال بود ، بنابراین نتیجه میگیریم که تنها مرگ نابهنگام طالب نبود که صائب را آنگونه به شور و غوغا واداشت ، بلکه استادی ملک الشعرای آملی در بکار بستن استعارات نو و تازه و چیره دستی او در ابداع مضامین جالب و بکر ، انگیزه صائب در پیروی از اوست . صائب در دهها غزل صریحاً از طالب نام برده و بسیاری از سروده های خود را با الهام از افکار او بوجود آورده است و این مسئله به حدی آشکار است که تذکره نویسان ، که معمولاً سرسری از مطالعات دواوین شعرا میگذشتند ، نیز به آن پی برده و در سرگذشت طالب نوشته اند «میرزا صائب و امثال او به شاگردی وی قائل بودند» .

چون نام میرزا نظام دستغیب بمیان آمد شرح مختصری از احوال او را ، که اشعار شیوا و در خور ستایشی از خود بیادگار گذاشته ، ولی متأسفانه بکلی از خاطر ها فراموش شده بطوریکه حتی نامی هم در محافل ادبی از او برده نمیشود ، برای اطلاع خوانندگان گرامی ذکر می نمایم : میرزا نظام از سادات دستغیب شیرازی بوده ، خاندان دستغیب از خانواده های کهن فارس میباشند و در زمانهای گذشته و عصر حاضر بسیاری از مردان بزرگ در علم و ادب از آن خاندان برخاسته اند . میرزا نظام در زمان جوانی به اوج شهرت در شعر و شاعری رسید بقول صاحب میخانه «در آغاز جوانی آنقدر اشتها یافته که دیگر سخنوران در انجام پیری نیافته اند» . نصرآبادی می نویسد «در اوایل سن که سی سال داشت در ۱۰۳۹ فوت شد و در مزار حافظیه مدفون است» .

استاد گلچین معانی با بررسی و تتبع در نوشته های معاصران او سن وی را در هنگام مرگ سی و پنج سال محاسبه فرموده اند . درباره رویدادهای روزمرگ میرزا نظام ، تذکره نویسان نکات جالبی را ثبت نموده اند ، محمد عارف شیرازی صاحب لطائف الخیال می نویسد «بعضی اعزّه که روز مرگ او حاضر بوده اند میگویند : مادر میرزا نظام این شعر از میرزا را به سوز و گداز و درد تمام میخواند :

دل چو افسرده شد از سینه برون باید کرد مرده هر چند عزیز است نگه نتوان داشت

نصرآبادی میگوید «مشهور است که نعلش او را به حافظیه بردند متولی مانع شد قرار به این میدهند که از دیوان حافظ تفاوت کنند این غزل آمد :

رواق منظر چشم من آشیانه تست گرم نما و فرود آ که خانه خانه تست»

ابیات زیر حاصل طبع شاعرانه میرزا نظام است :

هم سیه پوشیده بی او ، هم به خاک ره نشست

ماتم آتش کسی بهتر ز خاکستر نداشت

گر فلک با من هم آغوشش نماید دور نیست

باغبان بر چوب بندد گلبن نوخیز را

در کوی او که جای نگه نیست از هجوم چون آفتاب ، هر که سحر رفت جا گرفت

نیست آزرده دلی چند که مانند حباب گاهگاهی گرهی از دل هم بگشائیم

چه عجب گرعرق آلود زبستر برخاست

شرم از همدمی صورت دیا میگرد

ایات زیر از ساقی نامه اوست :

درین انجمن ساقی مهر کیش
ز چشمش ، یقین شد چو گشتم اسیر
بهر جلوه کز چشم مست آورد
دل ما چو ساغر بدست آورد

۳- جناب آقای دکتر سادات ناصری استاد محترم در مصاحبه ای که تحت عنوان «شعر فارسی به عنوان پاسدار زبان» در روزنامه اطلاعات بتاريخ ۴/۹/۳۵ به چاپ رسیده درباره شعرای بزرگ ایران که پاسدار راستین زبان فارسی میباشند چنین اظهار نظر فرموده اند «برای روشن شدن کیفیت کاربرد زبان فارسی ابتدا بهتر است از شعر آغاز کنیم به این ترتیب که با نام ارکان اربعه نظم فارسی یعنی حکیم ابوالقاسم فردوسی ، سعدی ، مولوی و حافظ به کسانی برسیم که میتوان با اندکی گذشت آنها را در صف این بزرگان قرار داد ، به این ترتیب که حکیم ناصر خسرو قبادیانی ، نظامی گنجوی ، انوری ایبوردی ، خاقانی شروانی ، سنائی و حتی شیخ فریدالدین عطار می توانند از جهاتی همپایه ارکان اربعه شعر فارسی به شمار آیند. در دوره های بعد بنام شاعران بزرگی چون صائب تبریزی ، کلیم کاشانی ، عرفی شیرازی ، نظیری نیشابوری و طالب آملی برمیخوریم که کارشان از ارج و قرب خاصی برخوردار است»
آقای دکتر سادات ناصری همچنین با درج قسمتهائی از رساله دکترای آقای دکتر محمد مرسلین در حواشی تذکره آتشکده آذر کمک شایان توجهی به شناساندن طالب به اهل ادب نمودند و اگر توجه خاص و زرنگی مخصوص و گشاددستی ایشان نبود ، دستداران شعرپارسی و مشتاقان طالب آملی ، از بهترین تحقیقات و تتبعاتی که تاکنون درباره او شده است ، محروم میماندند .

من متأسفانه تمامی رساله آقای دکتر محمد مرسلین را در اختیار ندارم ولی همان مقدار که در حواشی تذکره آتشکده آذر آورده شده ، نمایانگر زحمتی است که آن محقق فاضل در راه باز شناساندن طالب به ادب دوستان متحمل شده اند . تنها نکته قابل ایراد در رساله آقای دکتر مرسلین ، علاقه شدیدی است که جناب ایشان نسبت به طالب نشان میدهند و این علاقه که گاهی به حد شیفتگی میرسد ، اگر چه باعث آن شده است که محقق گرامی در راه هر چه بهتر پرداختن رساله خویش و روشن ساختن نکات مبهم زندگی طالب کوشش نماید ، موجب آن نیز گردیده که نقاط ضعف طالب چه در زندگی شخصی و چه در آثارش تا حدی نادیده گرفته شود. نمیدانم در آثار طالب ، چه رمزی نهفته است که اغلب نویسندگانی را که درباره او قلمفرسائی نموده اند ، ناخودآگاهانه و آدار کرده است تا در مستور داشتن نقاط ضعف او بکوشند .

آقای دکتر سادات ناصری در مقدمه قسمتهای منقول از رساله آقای دکتر مرسلین می نویسد «نگارنده خود در احوال و آثار و سبک و افکار سخن سرای نامور مازندران محمد طالب آملی ، ملک الشعرا دربار باشکوه جهانگیرشاه مطالعه ای چندروزه داشتم . از بخت مددکار مصاحبت دوست دانشمند بختیار هندوستانییم ، آقای دکتر محمد مرسلین ، دانشیار محترم دانشگاه دهلی ، نصیب افتاد . ایشان رساله دکتری خویش را در ادب فارسی به نثری خوش و عبارتی دلکش در همین موضوع نگاشته بودند و بیدریغ پذیرفتار آمدند که حاصل وقت و نتیجه کوشش خود را در اختیار این بنده بگذارند و از هر گونه راهنمایی دریغ نفرمایند ، تا شرحی مختصر برای ذیل آتشکده مهیا شود مقالاتی که به ظاهر مفصل و در حقیقت جزئی از تحقیقات ارزشمند معزی الیه میباشد ، از چکیده قلم استوار او فراهم آمد و منتخبی از آثار طالب نیز بدان افزوده گشت» .

۴- اگرچه تاکنون در ایران ، کمتر توجهی به شناساندن طالب و آثار او به ادب دوستان شده است ، خوشبختانه در هندوستان و پاکستان فضلا از پای ننشسته و با بررسی و

تحقیق درباره زندگی او و اشعارش برای پارسی‌زبانان و دوستداران ادبیات و شعر ما، منابع سودمندی گردآوری نمودند. از علامه شبلی نعمانی نویسنده و محقق نامدار هندی که بگذریم به نام دانشمندانی چون آقای دکتر محمد مرسلین و جنابان خواجه حسام‌الدین راشدی و خواجه عبدالرشید میرسیم. من از دوستانم که به پاکستان مسافرت نموده‌اند شنیده‌ام که، در رسالات منتشره توسط آقایان حسام‌الدین راشدی و کلنل عبدالرشید اخبار نفیسی از زندگی طالب و اطلاعات جالبی درباره آثار او درج شده است که من سعادت دسترسی به آنرا نداشته‌ام.

چنانکه گفته شد بخشهایی از رساله آقای دکتر محمد مرسلین استاد دانشگاه دهلی به لطف آقای دکتر سادات ناصری در حواشی تذکره آتشکده آذر درج شده است که با توجه به آن میتوان به نظرات آن محقق دانشمند درباره طالب پی برد.

نامبرده درباره معلومات طالب نوشته‌اند: «به سن بسیار کم یعنی پیش از بیست‌سالگی، هندسه و منطق و هیأت و حکمت و فلسفه و عرفان و خوشنویسی و غیره را فرا گرفته و درین فنون مهارتی یافته است..... چون او از خاندانی بنام و محترم دانش‌دوست برآمده بود، نباید اظهاراتش را بیدیه شک و تردید نگریم؛ از طرف دیگر لقب یافتنش به ملك الشعرائی آنهم در دستگاه پادشاهی چون جهانگیرشاه، که از علم و شعر بهره کافی داشته است، دلیل بر این تواند بود که طالب شخصی فاضل و دانش‌آموخته و در شاعری قوی‌مایه و خوش‌فریحه و چیره‌دست بوده است و تذکره‌نویسان هم بر این مدعی گواهی داده‌اند».

درباره سبک و مقام و شعر و شاعری طالب می‌نویسند «طالب از شعرای نامدار سبک هندی و از خوش‌طبعان و نادره‌گویان روزگار خویش بوده است. اشعار وی نموداری از پختگی و استادی و طبع روان اوست»، «بطور کلی تشبیهات این دوره مشکل و دقیق و دور از ذهن است، اگر چه طالب آملی نیز همین روش را دنبال میکند، ولی با این وصف تعداد قابل‌توجهی از تشبیهات وی بسیار طبیعی و روان افتاده است».

«میل به ساختن ترکیبات تازه در شعر در اوایل دوره سبک عراقی شروع شده است بسیاری از شعرای این سبک برای بیان مفاهیم خود دست بابداع ترکیب تازه میزدند. غلّو در ترکیب‌سازی..... بندریج از سبک عراقی به سبک هندی انتقال یافت..... اما ترکیبات او (طالب) با ترکیبات دیگران این اختلاف را دارد که ساده و درخور فهم عوام است.» «اکثر سخنش ساده و روان و خالی از تصنع است، و لفظ نماینده کامل معنی می‌باشد و خود آرایش معنی را در نازکی و دقت لفظ دیده:

آرایش معنی چه بود؟ نازکی لفظ در نطق سبک و حتر از جوهر جان باش»

«طالب غزلها و قصیده‌های بسیاری سروده که بیشتر ابیات آنها در کمال سلاست و فصاحت است. بعضی ابیات او با اینکه دارای مضامین دقیق و سنگین و معانی نغز است از حیث زبان و لغت نیز محکم و سلیس سروده شده.» «بطور کلی شعر طالب یکنواخت نیست، در بعضی از سروده‌های وی تکلفات شعری انباشته شده است و فهم معنی، محتاج به دانش مقدماتی خارج از آنچه در سخن وی آمده است، می‌باشد اما در قسمت عمده شعر او مضامین مشکل و قلب‌حذف و ترکیبات لفظی دشوار چنانکه حل و فهم سروده او را بر خواننده مشکل سازد و وی برای درک معنی محتاج به تفکر باشد، کمتر یافت میشود».

درباره احساسات و عواطف طالب اظهار نظر نموده‌اند که «یکی از صفات برجسته طالب عمق احساسات و عواطف اوست. وی دوروبر محیط خود را و آنچه در آن جریان دارد با دقت مراقبت میکند، نظری ژرف‌بین و احساساتی و دقیق دارد و چنانکه طریقه دیگر شعرای سبک هندی است از جزئیات آنچه در اطراف او میگذرد، مضمون میسازد».

اگرچه نظرات ارائه شده فوق کاملاً صحیح بوده و دقت نظر و احاطه نویسنده دانشمند را بر آثار طالب میرساند ولی از خلال آن علاقه بیش از حد نگارنده به طالب کاملاً آشکارا میشود و این تعریف بیش از اندازه موجب می‌شود که خوانندگان ناآگاه از شعر و شاعری طالب

آنها حمل بر تمجید بیجا و غلو در بزرگ نمایندن او کنند. در شرح احوال طالب بقلم آقای دکتر مرسلین چند لغزش ناچیز دیده میشود که در مقابل تحقیقات ارزنده ایشان، حکم گاهی را در برابر کوهی دارد، این لغزش‌های ناچیز از آنجا ناشی میشود که اشتباهات تذکره‌نویسان نزدیک به عصر طالب یا معاصر او را صحیح انگاشته و عیناً نقل نموده‌اند. الف - ایشان درباره شروع شعر و شاعری طالب نوشته‌اند «قدیم‌ترین شعر مستندی که از او (طالب) بمان رسیده رباعی ذیل است که بهنگام تولد «اسماعیل میرزا» سروده و با سرودن آن نخستین تلاش خود را در سروسامان دادن زندگی خویش آغاز کرده :

شاداب شوای دهر که شد مصر کمال از جلوه حسن یوسفی مالمال
وز بهر احاطه فضایل گردید تاریخ تولدش «محیط‌الافضال».

این رباعی مورد توجه همه بررسی‌کنندگان آثار طالب قرار گرفته از جمله شادروان طاهری شهاب نیز آنها مورد بحث قرار داده و می‌نویسد «اگر منظور مؤلف تذکره مزبور (خلاصه‌الافکار) اسماعیل میرزای صفوی فرزند حمزه میرزا !!! است باید به صراحت گفت که این رباعی از آثار طالب آملی نیست زیرا که تولد طالب در حدود سال ۹۷۸ و تولد او در شب پنج‌شنبه ۲۶ جمادی‌الثانی سال ۹۹۲ می‌باشد و چون طالب در تاریخ تولد اسماعیل میرزا پنج‌ساله بوده از سرودن رباعی تاریخ تولد! از کودکی درین سن و سال غیر معقول می‌باشد». در حالیکه این رباعی با توجه به ماده تاریخ آن «محیط‌الافضال» در سال ۱۰۱۰ هجری سروده شده و متضمن ماده تاریخ ولادت اسماعیل میرزا فرزند شاه‌عباس کبیر می‌باشد، چنانکه قبلاً اشاره شد طالب در سال ۱۰۱۰ هجری پس از شکست در عشق به امید زندگی بهتر از آمل راهی کاشان و اصفهان گردید و بقول اسکندربیک ترکمان، هم درین سال اسماعیل میرزا پای به هستی گذارد وی در مورد حوادث سال ۱۰۱۰ هجری که سال پانزدهم سلطنت شاه‌عباس کبیر است می‌نویسد: «از سوانح این سال خجسته مآل، اختری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردید، اعنی حضرت واهب العطایا، از عطیه خانه ایزدی، حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده به اسماعیل میرزا موسوم گشت».

بنظر میرسد طالب که به امید راه یافتن به دربار در اصفهان سرگردان بود، تولد اسماعیل میرزا را بهانه ساخته و با پرداختن ماده تاریخ آن، خواسته قدرت خود را در شاعری به درباریان بنمایاند، بدین ترتیب علاوه بر نادرستی نظریه شادروان طاهری شهاب، می‌بینیم که این رباعی، برخلاف قول آقای دکتر مرسلین نمیتواند قدیم‌ترین شعر مستند طالب باشد، زیرا قبل از آن طالب قصابی غرائی در مدح حکام مازندران و آمل سروده است و همزمان با آن مدایح چندی در ستایش شاه‌عباس کبیر و صدراعظم او دارد.

ب - آقای دکتر مرسلین عقیده دارند که طالب پس از ناکامی در مسافرت به کاشان و اصفهان و دست نیافتن به مقامی که در خور او باشد، در دربار شاه‌عباس کبیر، بار دیگر به آمل بازگشته و پس از عزل میرابوالقاسم وزیر، در سال ۱۰۱۵ هجری، ناگزیر به ترک آمل و عزیمت به مرو گردید. بررسی سروده‌های طالب نشان میدهد که وی پس از ترک آمل دیگر به آن شهر بازنگشت و هنگامیکه آمل را ترک میکرد، میرابوالقاسم هنوز بر آن شهر حکومت داشت. جناب آقای محیط طباطبائی در سخن‌رانی رادیوئی خویش به این مسئله اشارت فرموده و با ارائه مدارکی اظهار نظر نموده‌اند که میرابوالقاسم وزیر حاکم آمل مردی فاضل و اهل شعر و ادب بوده و به هم‌صحبتی با طالب تمایل شدیدی داشته و به سبب همین علاقه، بین وی و طالب برای خروج از آمل مدت‌ها کشمکش وجود داشت، تا آنکه طالب مسئله عشق و عاشقی خود و شکست در ماجرای عاشقانه را پیش کشید و با استرحام و التماس از میرابوالقاسم تمنا نمود که، اقامت در آمل را که باعث عذاب روحی اوست، بوی بیش ازین تحمیل ننموده و اجازه دهد تا در شهر دیگری بدنبال سرنوشت خود برود.

طالب این قضیه را طی قطعه شعری به عرض میرابوالقاسم رسانید . در نسخ خطی که در اختیار این نگارنده است این قطعه را مربوط به دوره‌ای میدانند که طالب در خدمت اعتمادالدوله صدراعظم جهانگیر بوده ولی استاد محیط طباطبائی در سخن‌رانی خود ثابت نموده‌اند که این قطعه خطاب به میرابوالقاسم ترشیزی حاکم آمل سروده شده است . ایات زیر از آن قطعه گلچین شده و علاوه بر ذکر علت عزیمت طالب از آمل به اصفهان و کاشان نشان میدهد که این مسافرت هنگامی واقع شده که میرابوالقاسم در سمت فرمانروایی آمل انجام وظیفه مینموده است :

خدا یگانا آنی که در تسم رأی	به صبح غوطه دهی پیکر شب دیجور
دود خیال تو جائی که در نظاره آن	به چشم وهم قدم سوده باز گردد نور
شراب لطف تو تا ساخت فیض مستی عام	دگر ندیده کسی دیده بنان مخمور
نمونه‌ای بود از خلد گلشن رأیت	چونهر شیر در او موج زن جداول نور
تبارک الله زین گردش آفرین قلمت	که برده آب رخ پیچمان طره حور
سیه نئی که چو زدنوا صماخ انگاشت	که طفل نغمه نژاد از مشیمه طنبور
فلک جنابا طی شد حدیث حمد و ثنا	اجازتی که کنم حرف مدعا مذکور

آنگاه به شکست خویش در عشق اشاره نموده و اجازه خواسته تا شهر آمل را ، که در هر گوشه و کنار آن ، خاطراتی تلخ از ماجرای اندوهبار عاشقی خویش داشت ، ترک نماید :

کرشمه خله خاطر مراست میدانی	به این کرشمه چه سازم بلاست طبع غیور
هجوم غیرت آن عشوه میدهد پرواز	بیال حسرت و دردم ازین بهشت سرور
جو عزم ساخته ام جزم و راسخم امید	که طرف ابروی دستور ، بخشدم دستور

از طرف دیگر ، میدانیم که طالب حداقل دو سال در مرو زندگانی کرده و در سال ۱۰۱۶ به تصریح مورخان معاصر به قندهار مسافرت نموده است و چندماه از همان (سال ۱۰۱۶) را در قندهار گذرانده است ، بنابراین خروج وی از آمل در سال ۱۰۱۵ به هیچوجه با رویدادهای زندگی او موافق نیست و اگر فرض کنیم که طالب در سال ۱۰۱۵ از آمل خارج شده باشد لازم می‌آید که در سال ۱۰۱۷ یا ۱۰۱۸ به قندهار برسد و این فرض با آنچه که تذکره نویسان معاصر طالب ، که دوست و همدم او نیز بودند ، درباره او نوشته‌اند یکلی مردود است و باید بر آن قلم بطلان کشید .

ج - آقای دکتر مرسلین شرحی درباره عزیمت مستقیم طالب از مرو به شهرهای هندوستان مانند آگره ، دهلی و لاهور و غیره مرقوم داشته و به پیروی از شبلی و تذکره نویسان دیگری ، که معاصر با طالب نبوده‌اند ، اظهار نظر نموده‌اند که طالب مدتها در شهرهای مختلف هند بسر برده و سپس به میرزاغازی در قندهار پیوسته است اگر چه این نظریه از نظر کلی درست است ، ولی با توجه به نوشته معاصران او مخصوصاً صاحب تذکره خیرالبیان و مؤلف تاریخ طاهری ، وی پس از خروج از مرو به قندهار رفته و چند ماهی در بارگاه میرزاغازی اقامت گزیده است . تفصیل این قضیه در بخشهای پیشین اجمالاً ذکر شده است . صاحب خیرالبیان می‌نویسد :

« بتاریخ سنه ۱۰۱۶ هجری به جانب هندوستان شتافته ، بعد از وصول در آن دیار ، میرزاغازی ترخان مولانای مذکور (طالب آملی) را به مصاحبت خویش باز داشته و الحال به خدمت میرزای مزبور مکرّم است » .

مؤلف تاریخ طاهری ، که از همراهان میرزاغازی در سفر قندهار (از سال ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۶) هجری بود ، ضمن شرح وقایع این سفر و آشوب و قحطی در قندهار نوشته است که

درین زمان طالب آملی و شمسی زرین قلم درقندهار به میرزاغازی پیوستند . توجه به نکات فوق نشان میدهد که طالب پس از یک اقامت چندماهه درقندهار به هند مسافرت نموده و پس از چندسالی مجدداً به قندهار بازگشته و این بار مدت مدیدی در آن شهر با میرزا غازی بسر برده است پس از مرگ میرزا مجدداً راهی هند شده است .

د- آقای دکتر مرسلین ضمن بررسی اشعار طالب ، بیت زیر را :

تا چند بکاوم دل غم پیشه خودرا نشترکده سازم رگ اندیشه خودرا

بصورت :

تاچند بکاوم دل غم پیشه خودرا اشترکده ! سازم رگ اندیشه خودرا

درج نموده و آنرا از ایات مبتذل طالب خوانده‌اند . مسلماً این اشتباه ، در اثر کتابت غلط نسخه‌ای از دیوان طالب که در دسترس ایشان بوده ، ناشی شده است والا صورت صحیح آن از اشعار متوسط طالب به شمار میرود . چنانکه ملاحظه میشود ، ایراداتی که به نوشته‌های آقای دکتر مرسلین وارد است ، در برابر آنهمه تحقیق ارزنده و تتبع در آثار طالب ، بحدی ناچیز جلوه مینماید که بکلی قابل اغماض است و ذکر آن فقط بخاطر کسانی بود ، که شاید بعدها بخواهند با استفاده از منابع موجود ، از جمله رساله بسیار سودمند آقای دکتر مرسلین ، به بررسی دیوان طالب و احوال او بپردازند .

۱- استاد درحاشیه نامه مرقوم داشته‌اند «در نسخه‌ای «بلبل آمل» دیدم» .

